

## تاریخ شکوه می کند

تاریخ بر اساس ترتیب وقایع در زمان استوار است. مراعات این ترتیب را از جمله ارکان تاریخ می توان دانست. کسانی مرتکب اشتباه می شوند، وقایع را پیش و پس می کنند، واقعه ی متأخر را باز پس می کشند، امر لاحق را بر امر سابق مقدم می گیرند. چنین سهوی تاریخ را تباہ می کند. واقعه ی گذشته را برخلاف منطق تاریخ، نتیجه ی واقعه ی آینده می سازد. قلمی که چنین سهوی از آن سر زند تاریخ را در هم می ریزد و تاریخ حق دارد از کسانی که قلم را چنین بی باک می رانند به زبان حال شکوه کند. رکن دیگر تاریخ نقل مطالب از مدارک است. کسانی این مطالب را جا به جا می کنند، در نقل آنها دچار غفلت می شوند، غفلت آنان به امانتشان لطمه می زند، بدین ترتیب مطالبی که در مدرکی نیست به آن مدرک منسوب می گردد. (۱) مسامحه در صحت روایت پیش می آید. نقل به لفظ با نقل به معنی اشتباه می شود، جزئی از مطلب به کنار می افتد و از همین رو معنی کل آن نیز فساد می پذیرد. اینجاست که بار دیگر روح تاریخ ستم می بیند، زبان به شکایت می گشاید، دعوت به دقت می کند، خواستار امانت می شود.

مثلاً کسی در جایی می گوید: « قشون غاصب انگلیس برای در هم کوبیدن هر گونه مقاومت خلق ستمدیده ی فلسطین به حیفا وارد می شود، با کمبود آذوقه رو به رو شده، در خطر شکست قرار می گیرد... حضرت عبدالبهاء... درب انبارهای خویش را که از قبل آذوقه ی زیادی در آن پنهان فرموده بودند به روی سپاهیان انگلیسی می گشایند.» (۲) از آن پس می گوید که: « این موضوع اثرات فراوانی بر مبارزان فلسطین می گذارد به طوری که جمال پاشا حاکم دولت عثمانی (۳) که در مقابل سپاه انگلیس مقاومت می نمود، آن قدر از این موضوع عصبانی می شود که می گوید اگر به زودی فتح مصر نمودم در مراجعت عبدالبهاء را به صلابه می زنم.» (۴) بنا بر این قول می بایست ابتدا قشون انگلیس فلسطین را فتح کند، به حیفا در آید، همکاری ادعایی حضرت عبدالبهاء با این قشون صورت گیرد، جمال پاشا به تهدید حضرت عبدالبهاء پردازد و از آن پس قصد مصر کند، و حال آن که جمال پاشا این تهدید (۵) را در حین توقف در فلسطین و در حین حکومت بر شامات نمود، از آن پس به قصد فتح مصر حرکت کرد، و مدتی بعد از شکست او در مصر بود که قشون انگلیس به فلسطین روی آورد و موفق به تسخیر حیفا گردید. پس چگونه می توان تصور کرد که واقعه ی آینده ( ورود قشون انگلستان به حیفا در سال ۱۹۱۸) موجب حدوث واقعه ی گذشته ( تهدید جمال پاشا) گردیده باشد؟

البته نویسنده ی جزوه می توانست خود را دچار این اشکال نسازد، بدین ترتیب که تمام مطالب را از مأخذی که به آن اعتماد کرده بود به عینه یا به تلخیص نقل کند. مأخذ او چنان که خود گفته است (۶) صفحه ی ۴۴۶ جلد اول کتاب خاطرات حبیب بوده و در این کتاب در این باره چنین آمده است: « جمال پاشا وقتی که به قدس ( اورشلیم) می رود، از لوائج پی در پی ناقضین و عداوت یاسین نام مستنطق بغض و کین جمال پاشا تحریک می شود و قول می دهد که اگر به زودی فتح مصر نمودم در مراجعت عبدالبهاء را به صلابه می زنم...»، و البته اگر تمام این مطلب را از مأخذ آن با مراعات دقت و امانت نقل می کرد دیگر تهدید جمال پاشا را با بذل آذوقه به قشون انگلیس مربوط نمی ساخت، بلکه معلول تحریکات پیمان شکنان و ستم پیشگان می

شمرده، در نتیجه دچار امر محال نمی شد، لاحق را بر سابق مقدم نمی گرفت، ترک احتیاط نمی کرد و روی تاریخ را نمی آزد.

گرچه بی احتیاطی او تنها در این نیست که ترتیب وقوق وقابع را از نظر دور دارد، بلکه این غفلت نیز از قلم وی سر می زند که مطلبی را از مأخذ آن به طور ناتمام و ناصواب نقل می کند. مثلاً می گوید: « حضرت عبدالبهاء که این موضوع را متوجه می شود پس از گفتگو با افسران ارشد انگلیسی آنها را از نگرانی خارج می کند و می فرماید: من به اندازه ی ارتش شما آذوقه دارم، و درب انبارهای خویش را که از قبل آذوقه ی زیادی در آن پنهان فرموده بودند به روی سپاهیان انگلیسی می گشایند و این موضوع باعث پیروزی سپاهیان انگلیس در فلسطین می شود.» (۷) و در همین جا با علامتی که می گذارد به حاشیه می رود و به مأخذ نقل قول یعنی کتاب شاهراه منتخب (۸) تألیف لیدی بلافیلد (۹) ارجاع می کند. خواننده همین مأخذ را برمی دارد و در همان صفحه ای که او اشاره کرده است مطلبی را می خواند که ترجمه ی دقیق آن به فارسی چنین است: « آمادگی برای اوضاع و احوال زمان جنگ را حضرت عبدالبهاء حتی قبل از مراجعت به فلسطین یعنی بعد از اسفار مبارک ترتیب دادند. ساکنین قرای نقیب و سمره و عدسیه را تعلیم کردند که چگونه به کشت غلات بپردازند و محصول فراوانی از آن به دست آورند. این امر در دوره ی قبل از جنگ و در طی سال های نقصان آذوقه ی حاصل از جنگ انجام گرفت. مقادیر عمده ی غلات در چاه هایی که تعدادی از آنها را رومیان ساخته بودند و اکنون می توانست مورد استفاده قرار گیرد انبار شد و بدین ترتیب بود که حضرت عبدالبهاء موفق گردید تا تعداد بی شماری از فقرا را در حيفا و عکا و در اطراف آن دو شهر در طی سال های مجاعه از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ تغذیه فرماید. اطلاع یافتیم که هنگامی که ارتش انگلیسی وارد حيفا شد با مشکلاتی از لحاظ تأمین آذوقه مواجه گردید. افسر فرمانده برای مشورت به حضور مبارک رفت. حضرت عبدالبهاء در جواب فرمودند: من غله دارم. شخص نظامی با حیرت سؤال کرد: حتی برای قشون؟ فرمودند: حتی برای قشون بریتانیا هم غله دارم.» (۱۰) آن گاه خواننده حیرت می کند که چرا باید اقدام احتیاطی حضرت عبدالبهاء را درباره ی تهیه ی آذوقه برای سال های جنگ جهانی بدین گونه تعبیر نمود؟ چرا باید از این مطلب که تعداد بی شماری از فقرا ی حيفا و عکا و حوالی آن دو شهر در دوره ی چهارساله ی جنگ جهانی با این آذوقه تغذیه شده اند و از مرگ حتمی در زمان قحطی و گرسنگی و بی نوایی و بی پناهی نجات یافته اند صرف نظر کرد؟ چرا باید از قسمتی از قول صریح مؤلف کتاب که مأخذ نقل قول نویسنده است و لابد مورد اعتماد اوست چشم پوشید؟ چرا باید تنها به قسمت دیگری از کلام او که دلالت بر این دارد که قشون انگلیسی نیز پس از غلبه بر عثمانیان و ورود به حيفا به این آذوقه دست یافته اند دیده گشود؟ و سرانجام چرا باید جمله ای از خود بر آن افزود که درب انبارهای خود را... به روی سپاهیان انگلیسی می گشاید و این موضوع باعث پیروزی سپاهیان انگلیسی در فلسطین می شود، و این جمله را با بی باکی و بی پروایی به مؤلفی نسبت داد که خبری از آن در کتاب او نیست؟ یا مثلاً می گوید: « سپس زمانی که پیروزی اسرائیل مسجل می شود، حضرت عبدالبهاء دست به آستان الهی برداشته برای عزت اسرائیل و شوکت یهودیان که توانسته اند مردم فلسطین را آواره و در به در نمایند دعا می کند.» (۱۱)؛ غافل از اینکه « پیروزی اسرائیل » و « آوارگی و دربه دری مردم فلسطین » (۱۲) در سال ۱۹۴۸ میلادی رخ داده و صعود حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ واقع شده و بدین ترتیب نویسنده بر خود لازم آورده است که واقعه ای را بیست و هفت سال در مجرای تاریخ عقب تر براند تا بتواند

بر اثبات دعوی خود از آن بهره برگیرد و این حدّ اقل امکان است و الاّ به شهادت کتابی که مأخذ نویسنده در نقل کلام حضرت عبدالبهاء است (۱۳)، این کلام مدّتی قبل از صعود آن حضرت ادا شده است.

یا مثلاً در جای دیگر می گوید که: « دولت اسرائیل بسیار نمک شناس خواهد بود اگر به این الطاف پاسخ نگوید. این است که وظیفه ی خویش را عمل نمود. همه گونه وسائل راحتی و آسایش اهل بهاء را فراهم می آورد.» حضرت ولی امرالله شوقی ربّانی فرمودند: « دولت اسرائیل وسائل راحتی ما را فراهم کرد.» (۱۴) آن گاه در همین جا علامت می گذارد، به حاشیه می رود، مأخذ نقل قول حضرت ولی امرالله را صفحه ی ۲ شماره ی ۸ نشریه ی اخبار امری سال ۱۰۷ اعلام می دارد. خواننده احتیاط می کند، شماره ی ۸ سال ۱۰۷ نشریه ی اخبار امری را به دست می آورد، صفحه ی دوم آن را سراسر می خواند، چنین کلماتی که نویسنده ی جزوه در داخله ی علامت نقل قول آورده و تو گویی اصل کلام را نقل کرده است هرگز در آن نمی یابد. بار دیگر مرور می کند، باز چنین کلماتی در برابر نظر قرار نمی گیرد. به تصوّر این که شاید اشتباهی در ذکر شماره ی صفحه رخ داده باشد، صفحات دیگر را سطر به سطر می خواند و لیکن هرگز به چنین جمله ای بر نمی خورد! ناگزیر یک بار دیگر اعتراف می کند که قلمی دچار سهو شده و از صحّت نقل مطلب عدول کرده است، یا کلام دیگری را به طرزی که مطابق مطلوب او بوده تفسیر نموده است، یا خود او نتیجه ای به دست آورده و صاحب کلام را ولو چنین نگفته باشد ملزم به ادای آن پنداشته است و اینها همه جز تحریف تاریخ نیست. یا مثلاً به نقل مطلبی از شخصی به نام فرد هیفت (۱۵) که بهائی نبوده و در سفری که به حيفا نموده به ملاقات حرم مبارک حضرت ولی امرالله رفته و شرح مکالمه ی خود را در یکی از مجلات خارجه (۱۶) درج کرده است می پردازد. ترجمه ی این مطلب را از نشریه ی اخبار امری (۱۷) می آورد و لیکن مقدّمه ی مترجم را بر آن ترجمه از نظر دور می دارد. زیرا در این مقدّمه آمده است که این مطلب « مقاله ایست به قلم یکی از زائرین غیر بهائی ارض اقدس... مترجم این مقاله نهایت کوشش را کار بسته است که در ترجمه امانت را مرعی داشته و تا آنجا که میسر بوده مطالب را در آن طوری که نویسنده ی غیر بهائی به رشته ی تحریر درآورده به فارسی منعکس سازد.» و از توجه به این مقدّمه معلوم می شود که نشریه ی اخبار امری خود را و جامعه ی بهائی را مسئول این مقاله نمی شمارد و به عنوان روایت یکی از کسانی که بهائی نیستند به درج آن می پردازد. مع ذلک در همین مقاله ای که شخص غیر بهائی نوشته و او به نقل قطعه ای از آن پرداخته است، اولین جمله ی همان قطعه را از قلم می اندازد که چنین آمده است: « به دیانت پیهود همان قدر عقیده مندیم که به سایر ادیان معتقدیم.» (۱۸) و البته اگر این جمله در بدو مقال ذکر می شد به آسانی معلوم می گردید که تخصیص علاقه ی اهل بهاء به حکومت اسرائیل با استناد به چنین کلامی ظلم فاحش است. پیوستگی امر بهائی به عگا و حيفا از آن رو است که مراد مطهره ی حضرت باب و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در آن قرار دارد، و این حلقه از این زنجیر از قبیل حلقه ی دیگری است که نام آن مسجدالاقصی است و پیوند ناگسستنی اهل اسلام با شهر اورشلیم به شمار می آید. این ارتباط را شائبه ی سیاست نیست، چنان که همان شخص غیر بهائی نیز در همین مقاله ی خود از قول حرم مبارک چنین آورده است: « بهائیان... از دخالت در امور سیاسیه و دسته بندی های سیاسی قطعاً برکنارند.» (۱۹)

یا مثلاً می گوید: « در حالی که در اغلب کشورهای اسلامی شعائر امر بهائی ممنوع اعلام گردیده، دولت اسرائیل همه گونه آزادی را به احبّای الهی ارزانی داشته حتّی آنها را از مالیات های گزاف معاف می کند.» (۲۰)، امّا شاهدهی که برای اثبات این دعوی دارد بیانی از حضرت شوقی ربّانی است به این مضمون: «

در ارض اقدس شعائر امریه بی پرده و حجاب مجری گشت و تسجیل عقدنامه ی بهائی در دوائر حکومتی و معافیت مقامات (مقدّسه) و توابع آن از رسوم دولت از طرف اولیای امور تصویب گردید.» (۲۱) این بیان مبارک چنان که در حاشیه ی همان صفحه از همان جزوه ذکر می شود، از توقیع مورّخ نوروز سال ۱۰۱ معروف به لوح قرن احبّای ایران است که سال نزول آن مطابق سال ۱۹۴۴ میلادی یعنی چهار سال قبل از تشکیل دولت اسرائیل بوده و تازه در ضمن آن اشاره به وقوع واقعه در زمان ماضی شده است. بنابراین باز باید گفت که کسی عنان قلم را رها کرده و دقت کلام را فرو گذاشته و معافیت مقامات متبرّکه ی بهائی را از رسوم دولتی چندین سال نزدیکتر آورده است تا بتواند کسانی را که چنین کرده اند اولیای امور دولت اسرائیل بنگارد و باز از این طریق بر تاریخ ستم روا دارد. باری این معافیت به شهادت مدرکی که مأخذ نقل قول است در زمان حکومت فلسطین قبل از آنکه دولت اسرائیل بر سر کار آید حاصل شده و از آن پس نیز دوام یافته است، و علی الاصول در همه ی جای جهان رسم جاری بر آن است که بقاع و معابد و اوقاف اهل ادیان و خارجی را که بدان ها تعلق می گیرد از مالیات معاف دارند و این امر متعارف نباید تعجّب کسانی را باعث آید. (۲۲) مگر در کجا رسم است که از مسجد و کلیسا و کنیسه و آتشکده یا از مقابر و بقاع و روضات و مشاهد مالیات بگیرند تا بتوان بر حکومت اسلامی فلسطین خرده گرفت که چرا مقامات متبرّکه ی بهائی را از مالیات معاف ساخت و دولت تالی خود را نیز به ادامه ی این معافیت بر طبق رسم متداول واداشت؟

و چون بنا بر اصول باشد بهتر آن که به چند نکته ی دیگر در این مورد به مناسبت اشاره کنیم: علی الاصول پیشگویی از حوادث آتیه در شأن علم غیبی است و مظاهر مقدّسه به حکم وحی الهی از این قدرت برخوردارند که گاهی به اذن خدا پرده از روی اموری که در پس پرده ی قضا است به یک سو زنند. اگر کسی به سبب انکار وحی و نبوّت و علم غیب و سایر معتقدات از این قبیل منکر این قدرت باشد، باسی بر وی نیست و با او بحث دیگر باید کرد، و لیکن کسی که به نام دین سخن می گوید در امکان چنین امری بحثی ندارد و قدرت انبیا را به پیش گویی از واقعه ی آتیه مسلم می شمارد. و البته چون آن واقعه پس از این نبوّت وقوع یابد دلالت بر علم محیط آنان می کند و اخلاص اهل ایمان را افزون می سازد، و ضمناً امکان دارد که کسانی نیز در این میان انصاف را به کنار گذارند و به سوء تعبیر پردازند. حضرت بهاءالله شکست ناپلئون سوم را قبل از وقوع آن خبر داد. (۲۳) حضرت بهاءالله وقوع جنگ جهانی نخستین را نبوّت فرمود و ساحل رودخانه ی راین (۲۴) را در حدود چهل سال قبل از وقوع این جنگ یک بار دیگر به خون آغشته دید. (۲۵) حضرت بهاءالله ناله ی برلین را پیش از آنکه بر حسب ظاهر برخیزد، حتّی در بحبوحه ی عزّت و جلال آن، به گوش جان شنید. (۲۶) حضرت بهاءالله انقلاب طهران و حکومت مردم را بر کشور ایران سال ها قبل از آنکه واقع شود بیان داشت. (۲۷) حال اگر در این میان روی آوردن یهود به اراضی مقدّسه نیز به علم ازلی الهی معلوم بوده و از آن پس در صحنه ی زمان تحقق یافته باشد چه جای ایراد است؟ چرا باید ترک انصاف گفت، برای انکار چنین علمی خلط کلام کرد و راه ستم سپرد؟ هرگاه کسی العیاذ بالله جسارت را بدان پایه رساند که کلام خدای را، تعالی شأنه، در پیشگویی غلبه ی روم بر ایران در متن قرآن مجید و وعده ی نصرت به آن دولت (۲۸) را دلیل بر حمایت از سیاست امپراطوری روم در جزیره العرب بگیرد در حقّ او چه باید گفت؟ « خاکش بر دهان باد! » علی الاصول به حکم دیانت بهائی نمی توان ارتباط سیاسی خاصی با دولتی یا حزبی در یکی از ممالک یافت. « بهائیان به اوطان خود نیز تعلقی و تمسّکی شدید دارند. » (۲۹) و هر خیانتی را جز خیانت به وطن قابل تحمل می شمارند. (۳۰) بهائیان به وحدت عالم انسان و لزوم استقرار صلح و سلام در بین

ملل و دول و اقوام از صمیم فؤاد معتقدند. بهائیان به اطاعت دولت متبوعه ی خود در هر مملکت، در اموری که با حکم وجدان منافات نجوید، مأمورند. و لیکن هرگونه پیوندی را با هر گونه سیاستی گسسته و تنها به خدمات روحانی و اخلاقی و علمی و ادبی و عمرانی و زراعی و فنی و اداری دل بسته اند. از این رو مناقشات اهل سیاست را در اراضی فلسطین و حول و حوش آن نیز مثل هر گونه جدالی در هر زمانی و هر مکانی خارج از حیطه ی مداخله ی خود می شمارند و در این مورد هم مانند سایر موارد هر حکمی را به اقتضای مصلحت مملکت خود که تشخیص آن در هر زمان با حکومت متبوعه است مطاع و محترم می شمارند و توجّه روحانی آنان به آن اراضی تنها به سبب استقرار اجساد شریفه ی اولیای امر مبارک بهائی، به اراده ی دو دولت ایران و عثمانی، در عگا و حیفاست. این مطلب را با نقل شاهدهی از یکی از توقیعات حضرت شوقی ربّانی ولی امرالله که به اختصاص در این مورد خطاب به آقای امیل سندراستوم، رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد برای حل و فصل مسأله ی فلسطین، در تاریخ سپتامبر ۱۹۴۷ صادر شده است می توان اثبات کرد. ترجمه ی قسمتی از این مکتوب چنین است: « خاک فلسطین محلّ استقرار عرش سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده... دیانت بهائی دیانتی است به کلی غیر سیاسی، و ما در کشمکش و منازعه ی سخت کنونی که درپاره ی سرنوشت آینده ی ارض مقدّس و مردم آن جریان دارد از طرفی هیچ گونه مداخله و جانبداری نداشته و از طرف دیگر در نوع و چگونگی سیاست آینده ی این کشور نظر خاص و توصیه ای نداریم. مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده ی بسط عدالت در جمیع شئون جامعه ی انسانی و از جمله در امور سیاسی است. چنان که عده ی زیادی از پیروان ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصّبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود آنها و به صرفه و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم. اما در تصمیماتی که نسبت به آینده ی فلسطین اتخاذ می شود مطلبی که برای ما اهمّیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عگا را به دست می گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آئین جهانی قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره ی امور بین المللی آن به وسیله ی این مرکز و همچنین حقّ بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه ی مزبوره برای زیارت ( با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت المقدّس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد.» [۲]

و علی الاصول رفتار بهائیان که بر طبق تعالیم اولیای دین خویش به اجتناب از مجادلات سیاسی، در عین تمسّک به مصالح وطنی و نوعی از طریق تعلق روحانی و وجدانی، مکلف شده اند چگونه جز این تواند بود؟ نصوص، الواح و آثار در این باره بسیار است، و در این جا به قصد رعایت اختصار تنها به درج یک نمونه اکتفا می توان کرد. حضرت ولی امرالله در توقیع مبارک خطاب به احبّای ممالک متّحده ی آمریکا و کانادا مورّخ ۲۱ مارس ۱۹۳۲ مطلب اکیدی در این باره مرقوم می دارند که قسمتی از ترجمه ی آن چنین است: « احبّای باید... از منازعات و مجادلاتی که جزو لاینفک اهداف سیاسیون است بپرهیزند... چنین رویه ای به هیچ وجه به مفهوم بی اعتنایی نسبت به مصالح و اهداف ملی و متضمّن عدم اطاعت از دولت های حاکم و رسمی نیست و به هیچ روی منکر وظیفه ی مقدّس آنان در اجرا و تحقق منافع و علایق دولت و ملت خویش به وجه احسن نیست. دیانت بهائی نشان دهنده ی علاقه ی شدید و تعلق خاطر هر بهائی واقعی به خدمت مقرون با فداکاری و بدون تظاهر، و وطن خواهی کامل، و علاقه مندی به مصالح عالی مملکت خویش به

نحوی است که هیچ گونه انحرافی از موازین عالیہ ی جامعیت و صداقتی که در تعالیم این امر عظیم مندرج است پیدا نکند... احباً لازم است اعلام نمایند که در هر کشوری که ساکنند و هر اندازه مؤسساتشان پیشرفته و علاقه ی ایشان به اعمال قوانین و اجرای اصول اعلان شده توسط حضرت بهاءالله بیشتر باشد مع هذا بدون تأمل به اجرای این قوانین و اعمال این اصول تحت شرایط و مقررات و قوانین آن کشور خواهند پرداخت.» [۳]

و علی الاصول تقدیم دعا به ساحت کبریا در حق اولیای حکومت و رؤسای مملکت مثل سایر طبقات امم چه از جمله ی دوستان باشند و چه خود را دشمن آنان بدانند، خواه رسم موافقت پیش گیرند و خواه از در مخالفت در آیند، شیمه ی اولیا و اصفیاست، تا اگر عادلند بر اثر آن دعا در عدل خود پایدار مانند و اگر عادل نیستند از آن کلمات عالیات عبرت گیرند و نصیحت پذیرند. دست حکمت و شفقت چراغ هدایت فرا راه اهل ضلالت دارد و آنان را از وادی نکبت و ذلت باز رهند، و البتہ اگر چنین نشود و مدارای لطف حق اثر نگذارد آیت قهر و غضب راه بر اهل طغیان می بندد. چرا باید آن همه ادعیه ی شامله ی کامله ی حضرت عبدالبهاء را در حق جمیع نوع انسان از تمام اقوام و اجناس و اصناف نادیده انگاشت، یا بر وجه مثال چرا باید از دعای او در حق مظفرالدین شاه قاجار که در زمان وی آن همه ستم بر اهل بهاء در ایران رفت صرف نظر کرد (۳۱)، یا چرا باید دعای حضرت عبدالبهاء را درباره ی سلطان عبدالحمید خان خلیفه ی آل عثمان، که دشمن جان شکار آن حضرت بود، ناشنیده گرفت (۳۲)، و در این میان تنها به دعای او در حق جرج پنجم پادشاه انگلستان استناد کرد [۶] و همین یک دعا را نشانه ی لطف خاص کسی که فیض عام او هیچ محتاج دعایی را نومید نمی سازد به شمار آورد؟

البتہ باید در ختام کلام تأکید کرد که اهل بهاء تمام حملاتی را که بر آنان می شود حمل بر اشتباه می کنند، یا نتیجه ی سوء تعبیر می دانند، یا فرع دوری و جدایی اهل ادیان از یکدیگر می شمارند و این نکته را مسلم می گیرند که کسانی که به صدق مبین تدین به دین حنیف اسلام یا هر دین دیگری از ادیان دارند با تجاوز و تعدی بر عقاید دیگران یا ایراد تهمت به آنان دمساز نیستند، و اگر به حقایق مطالب راه جویند از در دوستی درمی آیند، زبان آشتی می گشایند، مجال از کف اهل غرض می ربایند. در چنین حالی، یا در چنین مالی، روی همه ی دل ها به سوی مقصد واحد برمی گردد، نور هدایت از افق حقیقت می تابد، نشان از ظلمت عداوت که موجب ظلم و مجوز تهمت است نمی ماند. از آن پس دیگر کسی چشم بر حقیقت نمی بندد، گوش به تهمت نمی گشاید، دعا را حمل بر ریا نمی کند، رسم محبت را حکم سیاست نمی خواند، ندای وفاق را شعار نفاق نمی داند. همه کس در همه جا صلح و سلام و صحت و امان می یابد و صدق کلام حق را نه تنها به دیده ی جان، بلکه به حس و عیان، می ببیند: « دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین.» (۳۳)

زیرنویس ها:

(۱)- چنان که همین خطا را شخص دیگری در جای دیگر نمود و مطلبی را از کتابی به نام « مسافرت به هندوستان...» تألیف A. Conolly [۱] نقل کرد که در آن کتاب وجود نداشت و اعتراض ادبا را برانگیخت. (صفحه ی ۲۱۷ قسمت اول کتاب « امیرکبیر و ایران»، تألیف فریدون آدمیت، چاپ اول)

- (۲)- جزوه ی « تاریخ سخن می گوید»، صفحه ی ۲.
- (۳)- جمال پاشا (۱۸۷۲-۱۹۲۲) از سرداران قشون عثمانی که در ایام جنگ جهانی اول به ظلم و قساوت در لبنان و سوریه و اعدام اعیان و ادبا به تهمت خیانت به دولت عثمانی شهره شد و سرانجام در تفریس به قتل رسید. ( المنجد، قسمت اعلام)
- (۴)- جزوه ی « تاریخ سخن می گوید»، صفحات ۴ و ۵.
- (۵)- به سبب بغض مذهبی و بر اثر تحریک ناقضین.
- (۶)- جزوه ی « تاریخ سخن می گوید»، صفحه ی ۵، حاشیه ی ۱.
- (۷)- همان جزوه، صفحه ی ۳.
- (۸)- The Chosen Highway
- (۹)- Lady Blomfield
- (۱۰)- صفحه ی ۲۱۰ کتاب.
- (۱۱)- جزوه ی « تاریخ سخن می گوید»، صفحه ی ۶.
- (۱۲)- اصطلاح از نویسنده ی همان جزوه است.
- (۱۳)- خاطرات حبیب، جلد ۱، صفحه ی ۵۳.
- (۱۴)- جزوه ی « تاریخ سخن می گوید»، صفحه ی ۸.
- (۱۵)- Fred Hift
- (۱۶)- Weekend Magazine، شماره ی ۳۱، سال ۱۹۶۱.
- (۱۷)- صفحه ی ۶۰۱، شماره ی ۱۰، سال ۱۳۴۰.
- (۱۸)- صفحه ی ۵۹۴، همان شماره.
- (۱۹)- صفحه ی ۶۰۱، همان شماره.
- (۲۰)- صفحه ی ۵۹۹، همان شماره.
- (۲۱)- جزوه ی « تاریخ سخن می گوید»، صفحه ی ۸، و باید دانست که کلمه ی « مقدّسه » بعد از کلمه ی مقامات در این جزوه حذف شده است.
- (۲۲)- جزوه ی « تاریخ سخن می گوید»، صفحه ی ۱۰.
- (۲۳)- « یا ملک باریس... بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و تخرج الملک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسک فی خسران مبین...» (صفحه ی ۵۰ کتاب مبین، جلد ۱ آثار قلم اعلی)
- (۲۴)- Rhin, Rhine
- (۲۵)- « یا شواطی نهر الرّین قد رأیناک مغطاة بالدماء بما سلّ علیک سیوف الجزاء و لک مرّة اخری.» (کتاب مستطاب اقدس)
- (۲۶)- « ونسمع حنین البرلین ولو اّنها الیوم علی عزّ مبین.» (کتاب مستطاب اقدس)
- (۲۷)- « یا ارض الطاء... سوف تنقلب فیک الامور و تحکم علیک جمهور النّاس.» (کتاب مستطاب اقدس)
- (۲۸)- « الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین الله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرّحیم وعد الله لا ینقض الله وعده و لکن اکثر النّاس لا یعلمون.» [آیات ۱ - ۵ سوره ی روم]

- (۲۹)- حضرت ولی امرالله، توفیق مورخ ۸ جون ۱۹۲۵. نقل از اخبار امری، سال ۵۷، صفحه ی ۳۰۲. (شهر المسائل ۱۳۵)
- (۳۰)- « هر ذلتی را تحمل توان نمود مگر خیانت به وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت.» (حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، جلد ۳، نقل از صفحه ی ۲۸۶)
- (۳۱)- « اللهم اید الملك العادل المظفر...» [۴]
- (۳۲)- « الھی الھی اسألك بتأییداتك الغیبیة و توفیقاتك الصمدانیة و فیوضاتك الرحمانیة ان تؤید الدولة العلیة العثمانیة و الخلافة المحمدیة...» (جلد ۲ مكاتیب) [۵]
- (۳۳)- سوره ی یونس، آیه ی ۱۰.

یادداشت ها:

- [۱]- H. Arthur Conolly. Journey to the North of India- Overland from England through Persia, Russia & Afghanistan. (London: Richard Benthley, ۱۸۳۴)
- [۲]- برای مطالعه ی توفیق حضرت ولی امرالله (مورخ ۱۴ جولای ۱۹۴۷) خطاب به آقای امیل سندراستوم، رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیه ی فلسطین، نگاه کنید به کتاب توفیقات مبارکه ۱۰۲-۱۰۹، صفحه ی ۸۰.
- [۳]- برای مطالعه ی توفیق حضرت ولی امرالله (مورخ ۲۱ مارس ۱۹۳۲) خطاب به بهائیان ایالات متحده ی آمریکا و کانادا نگاه کنید به کتاب: ۶۸-۵۱. pp. The World Order of Baha'u'lláh,
- [۴]- تمام این مناجات چنین است:
- « هو الله اللهم اید الملك المظفر المعظم بتأییداتك الغیبیة و وقه بتوفیقات سمائیة و احفظه من شرّ الاعداء فی صون حمایتك و اشمه بلحظات اعین رعایتك اذك انت الحافظ العظیم. ع ع » (مجموعه ی مكاتیب حضرت عبدالبهاء، طهران: لجنة ی ملی محفظه ی آثار امری، شهر المسائل ۱۳۳ بدیع، مجموعه ی شماره ی ۸۸، صفحه ی ۳۸۴)
- [۵]- کتاب مكاتیب عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ی ۳۱۲.
- [۶]- برای مطالعه ی مناجات حضرت عبدالبهاء در حق جرج پنجم نگاه کنید به کتاب مكاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ی ۳۴۷.

منبع: دکتر علی مراد داوودی تهیه و تنظیم وحید رافتی صفحه ۱۶۷

www.drdavoodi.org